

کیمشان

روز عروسی من حتی سلمونی هم نرسیدم برم، امیر بیشتر از من به دامادی می‌آومد! همه هم رفته بودن دنبال کارهای دیگه، من تنهای تنها بودم. موقعی که می‌خواستم از خونه راه بیتمم برم تالار. رفتم تو کوچه، این بچه‌ها گفتن: محمود آقا! ما هم می‌خواهیم بباییم. گفتن: بپرید تو ماشین.

با همون وضعیتشون ریختن تو ماشین! آقا، هر کی این‌ها رو می دید اول خنده‌اش می گرفت، مدیر تالار گفت: این‌ها دیگه کین آردی یا خودت؟ این‌ها که کارت ندانر!

گفتم: بچه‌های کوچیکند، چیزی نمی‌خورن.

گفتن: بابا این‌ها بیشتر می‌خورن.

راست هم می‌گفتن، همه چیز رو درو کردن!

بالاخره رفتم تو تالار و شروع کردم میزها رو دونه دونه سلام و علیک کردن. روم هم نمی‌شد، داشتم از جالالت آب می‌شدم، خیس عرق شده بودم، همین جوری که داشتم تو میزها می‌چرخیدم، رسیدم به مرشد فریون. سلام کردم و ماچ و بوسه. گفت: سلام محمود آقا، این فضا، فضاییه که من باید توش بیخونم.

گفتم: خب بیخون.

گفت: آقا عبدالله نمی‌گذاره.
گفتم: چرا نمی‌گذاره، بیا بخون.

چون نایبنا بود، دستشو رو گرفت بلندش کردم و بردم جلو. حاج عبدالله به نگاه تندتی به من گرفت، اشاره کردم که نگران نباش، پیش سفارش کردم. میکروفون رو گرفت دستشو، بسم‌الله رو گفت، شروع کرد به آذیت کردن من که داماد بودم و تیکه انداختن. بعدش نمی‌دونم چی شد یه دفته گفت: اینا شب جمعه من یاد کننم از این سه برادر، الان روحشون این‌جا شاهدۀ، السلام علیک یا اباعبدالله(ع)، شروع کرد به روضه خواندن. زن‌ها هم که آماده، صدای ناله و فریاد و گریه بود که از زنونۀ بلند شد! مردونه هم که اکثرآ فقه‌قی می‌خندیدن.

حاج عبدالله عصبانی، بلند شد اومد پیش من. گفت: تو عمدا این کار رو کردی، تو آبروی ما رو بردی محمود! برید جلوش رو بگیرید. خواستم حاجی رو از روم کنم، گفتم: بابا از این خنده بیشتر؟! گفت: صدای زن‌ها رو نمی‌شنوی. دارن چی کار می‌کنن؟! گفتم: عووشی مردها رو ببین چقدر دارن می‌خندن. رئیس شعبه

بانک ما از خنده افتاده زمین!

بد هم بود، با روضه امام حسین(ع) که کسی نیاید می‌خندیدن. بالاخره جلوی مرشد فریون رو گرفتم و آقا قاسم رفت جلو شروع کرد به خواندن برای نیمه شعبان.

به من گفتن باید بیای تو زنونۀ. یا الله یا الله گفتن، زن‌ها چادر سروشون کردن و رفتم تو. دیدم خانمم خیلی عصبانی نشسته رو صندلی، گفت: این جوریه؟ عروسی من باید این جوریه بشه؟ باید روضه خوننی بشه؟

یه نگاه کردم، دیدم زن عمو چشم‌هاش قرمزۀ، عمه‌ها هم همه گریه کردن، اکثرآ اشک ریخته بودن، به سری دورترها هم که خنده‌شون گرفته بود.

گفتم: تقصیر من نبود، خودش رفت شروع کرد به خواندن!

اون شب هر کی به من می‌رسید، می‌گفت: تو عرم عروسی ندیده بودم که روضه خوننی بشه!

من خیالت می‌کنیدم می‌گوشن عروس گل زده بشنیم و مردم همین نگاه کنن، گفتم: اگه ماشین رو گل زده باشید، سوار نمی‌شم. دیدم پیکان امیر رو سوار می‌شم. دیگه عمه‌ام کلی باهام صحبت کرد تا ام. او و پسرشو رو سوار بشیم. سه چپار تا شاخه گل هم بهمش زده بودن.
قول کردم، به هر شرطی که ماشین بیاد دم در تالار، ما همون دم در ببریم تو ماشین برویم. گفته بودم که هیچ کس بوق نزنه. راننده هم دکتر، برادر خانمم بود. باید عروس و داماد رو تو ماشین پیدا می‌کردی، تا در ماشین باز شد، هر چی بچه کوچولو فامیل بود، ریختند تو ماشین! دکتر گفت: محمود! تو از عمد این کار رو کردی که معلوم نشی.

تقصیر من نبود، ولی واقعا هم بدم نبودم که این طوری شد، راحت تر بودیم، می‌ه بوق هم کسی نزنه، در خونه هم که رسیدیم، یه طوری پارک کرد، که تا در خونه باز شد، پریدیم تو خونه.

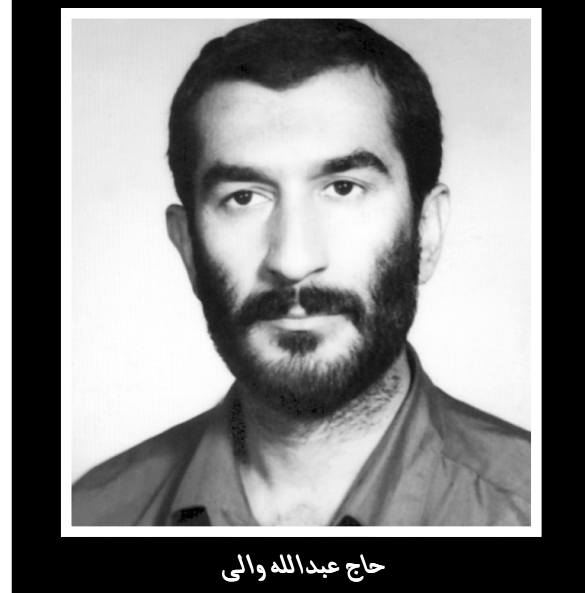
بی چادر هم تو عروسیم راه نادم. از قبل اعلام کرده بودم که همه با چادر بیان، واقعا هم رعایت کردن.

فردای عروسی هم، صبح زود، قبل از همه تو زمین فوتبال بودم، بچه‌ها مونده بودن،

گفتن: فکر کردیم نمی‌آی!!

حاج محمود و همسرش زندگی را در منزل پدری و در کنار مادر شروع می کنند. کار بانک و فوتبال و هیئت‌هایی که می رود، قسمت زیادی از وقتش را پر می کند. گرچه نشاطی که در محیط‌خانه دارد آن قدر زیاد است که کمی حضور را جبران می کند.

حاج محمود والی؛ من به جز یککشنه‌ها و جمعه‌ها، تمام شب‌هارو هیئت بودم، با صبح یککشنه و چهارشنبه! شنبه‌ها مجمع‌الذاکرین سازگار می‌رفتم. دوشنبه‌ها شاعرها و مداح‌ها دور هم جمع بودن. شعرها و سبک‌هاشون رو برای هم می‌خواندن. همه به هم، به به و احسنت می‌گفتن و صلوات می‌فرستادن. حالا بعضی شعرهاشون واقعا قشنگ بود، ولی بعضی از شعرهاشون رو اصلا نمی‌پسندید، اما همه به به، می‌گفتن، ما هم کله تکون می‌دادیم! سه‌شنبه‌ها هیئتی بود که خودمون رو محل راه انداخته بودیم. چهارشنبه‌ها هیئت فامیل‌ها بود که آقام راه انداخته بود و تو خونه فامیل‌ها می‌چرخید. پنج‌شنبه‌ها هم می‌رفتم هیئت حاج مصطفی صداقت. یککشنه و چهارشنبه صبح‌ها هم از بانک می‌اومدم بیرون و می‌رفتم هیئت مداح‌ها، تو این هیئت فقط مداح‌ها بودن. ساعت ده می‌رفتم تا یازده و نیم، دوازده می‌نشستم. ناهار هم معمولآ آبگوشت می‌دادن. هر جلسه هم خونه یکی از مداح‌ها بود. دور می‌نشستن، یکی منبر می‌رفت، نوبتی هم هر هفته یکی می‌خواند. مجلس که می‌شده، همه با هم شور می‌گرفتند، این‌ها می‌خواند، می‌خواند، خلاصه هر کی به دهن می‌خوند، خیلی هیئت‌ها حالی بود. دو گروه بودن، یه گروه یککشنه‌ها بودن که بابام هم تا وقتی زنده بود

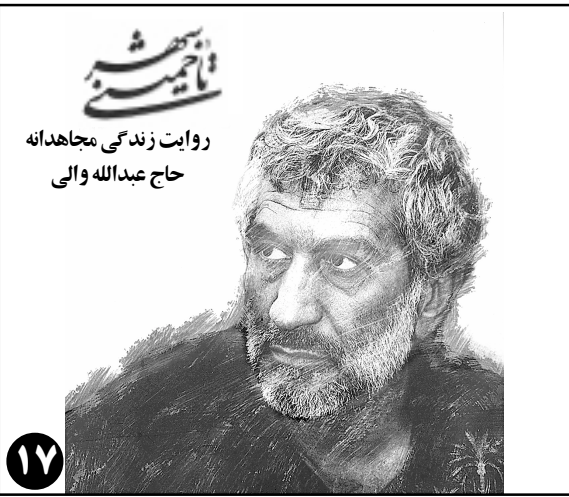


حاج عبدالله والی

توش بود و گاهی می افتاد خونه ما، که سازگار و سیدخلیل و حاج مصطفی موسوی و آقای محیی جزو این گروه بودن، آقای گلچین و آقای خوش دل هم شاعر بودن که می‌آومدن. یه گروه دیگه هم چهارشنبه‌ها بودن، مرشد باقر هم هر دو تا گروه رو می‌رفت، من هم خیلی دوست داشتم و هر دو جلسه رو می‌رفتم می‌نشتم. صبح‌ها از بانک می‌رفتم، البته از بانک طلب داشتم که بدهکار نبودم، شش موتوره براشون کار می‌کردم، صبح‌ها هم از همه زودتر، ساعت شش تو بانک بودم. جرأت نداشتن بگن نرو! مرخصی هم نمی‌نوشتیم که، می‌گفتن خداحافظ، دو ساعت دیگه می‌آم. ابرقدرتی بود!

می‌دیدن که چه جور براشون کار می‌کنم، دیگه چیزی نمی‌گفتن. مردم‌ها هم همین جور می‌بود. خب شهبه، ما سبزه میدون، کنار بازار موجود. تا هفتم تا دوازدهم محرم دسته‌ها از تو بازار می‌آومدن. تا دسته می‌اومد، اولین صدایی که می‌اومد تو بانک و می‌خورد به گوشه، خودکار رو می‌گذاشتم زمین و خداحافظ. دیگه کار نمی‌کردم، می‌دم بیرون، هیچ کس هم چیزی نمی‌گفت. دسته‌های بازار خیلی با صفا بودن، با یه خلوصی می‌اومدن سینه می‌زدن. چه مداح‌ها و مجلس گرم گرم‌هایی

پاورقی



ضرری که منفعت بود

*** حاج محمود و حاج امیر با هم یک تاکسی دارن.**

حاج محمود چند شب را می رود تا با تاکسی کار کند، اما متوجه می‌شود که اصلا برای این کار ساخته نشده. فقط پیرزن‌ها و پیرمردها را سوار می‌کند و از اکثرشان هم وقتی متوجه می‌شود وضعیتشان خوب نیست، پول نمی‌گیرد. اگر هم فرد محتاجی را سوار کند، به او کمک می‌کند، وقتی آخر شب به خانه می‌رسد، به ظاهر ضرر هم کرده است!
اوایل سال شصت و سه است و حدود شش ماه از ازدواج حاج محمود می‌گذرد. حاج عبدالله به یقین رسیده است که یک نیروی قوی لازم داره که مانند خودش بتواند بشاگرد را بچرخاند و او، کسی جز برادرش حاج محمود نیست. حالا به تهران آمده است تا برادرش را همراه کند و به بشاگرد برود.

داشتن. دو گروه می‌شدن سینه می‌زدن؛ مثلا گروه جلو داشتن نوحه می‌خواندن و سینه می‌زدن، گروه عقب خودشون تو خودشون زمزمه می‌کردن و گریه می‌کردن، دوباره این‌ها نوشتن می‌شد، جلویی‌ها زمزمه می‌کردن و تیکه‌های روضه رو می‌خواندن، حالی بود. یککشنه و سه‌شنبه و پنج‌شنبه عصرها هم تمرین فوتیالمون بود. این برنامه رو بعد از ازدواج هم داشتم. صبح‌ها همه خواب بودن که من می‌رفتم بانک، شب‌ها هم گاهی از هیئت که می‌اومدم خواب بودن. خانمم به حاجی گفته بود: ما هیچ وقت محمود رو نمی‌بینیم! حاجی هم با من کمی دعوا کرد که یعنی چی هر شب می‌ری هیئت؟!

حاج محمود و حاج امیر با هم یک تاکسی دارنند.
حاج محمود چند شب را می‌رود تا با تاکسی کار کند، اما متوجه می‌شود که اصلا برای این کار ساخته نشده. فقط پیرزن‌ها و پیرمردها را سوار می‌کند و از اکثرشان هم وقتی متوجه می‌شود وضعیتشان خوب نیست، پول نمی‌گیرد. اگر هم فرد محتاجی را سوار کند، به او کمک می‌کند، وقتی آخر شب به خانه می‌رسد، به ظاهر ضرر هم کرده است!

اوایل سال شصت و سه است و حدود شش ماه از ازدواج حاج محمود می‌گذرد. حاج عبدالله به یقین رسیده است که یک نیروی قوی لازم دارد که مانند خودش بتواند بشاگرد را بچرخاند و او، کسی جز برادرش حاج محمود نیست. حالا به تهران آمده است تا برادرش را همراه کند و بشاگرد برود. در این دو سالی که حاجی به بشاگرد رفته است، حاج محمود چیزهایی از برادرش در مورد آن‌جا شنیده است، گرچه باورش برایش سخت بوده است. دو سال پیش هم که علی داستانی و محمد درخشنی از بشاگرد به منزلشان آمده بودند، چیزهایی شنیده بود که در دل نمی‌پذیرد و فکر می‌کند مسئله‌را بزرگ می‌کنند تا احساسات‌را برانگیزند. حالا بدش نمی‌آید که برود آن‌جا را ببینند، گرچه اصلا به رفتن همیشگی از تهران فکر نمی‌کند.

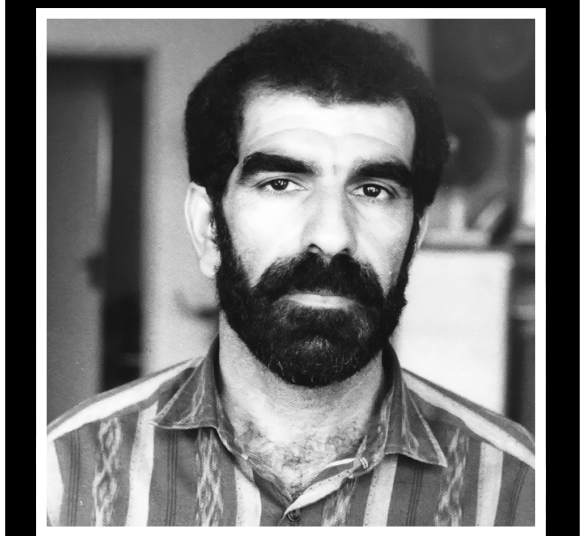
حاج محمود والی؛ حاجی که برای بار اول رفت بشاگرد و برگشت، به تعریف‌هایی از بشاگرد می‌کرد که من بهش گفتم: حاجی! دیدگه این جور می‌که می‌گی نیست، بزرگش نکن! تا این که علی داستانی و محمد درخشنی اومدن و همون چیزهارم تعریف کردن، حتی نسبت به حرف‌هایی که حاجی زده بود هم این‌ها اغراق می‌کردن. محمد درخشنی می‌گفت: اومدن حاجی والی به بشاگرد مثل ظهور حضرت محمد(ص) تو عربستانه!

گفتم: این چه حرفیه می‌زنی؟

گفت: باور کن، اون جا مردم بدبخت بودن، حاجی والی که اومده، امید تو دل مردم زنده شده.

من باورم نمی‌شد، خیلی دوست داشتم بشاگرد رو ببینم. اما فرصتش پیش نیومده بود. اوایل سال شصت‌وسه بود که حاجی گفت: اگر راست می‌گی که دوست داری بیای، مرشد هستی دو ماه بیای پیش ما بمونی؟ گفتم: باشه.

رفتم بانک یه نامه زدم که به عنوان مأموریت با حاجی برم بشاگرد.



حاج محمود والی

اما قبول نکردن. گفتم: حاجی این جور می‌شد، اگر می‌خوای من بیام، برام مأموریت بگیر. حاجی هم قبول کرد. به حاج آقای عسگراولادی گفت و از طریق ایشان دو ماه مأموریت برای من از بانک گرفت. چچه‌ها و مدیر بانک من رو خیلی دوست داشتند و نمی‌خواستن اجازه بدن که من برم. من هم می‌گفتم: چیزی نیست که، دو ماه می‌رم و برمی‌گردم، قرار شد اول اردیبهشت راه بیفتیم! حاج عبدالله خوشحال است که می‌خواهد حاج محمود را با خود به بشاگرد ببرد. او می‌داند که ورود حاج محمود به جمع بچه‌های بشاگرد به کارهای امداد جان تازه می‌دهد. حاج عبدالله در این چند روز باقی‌مانده کارهایش را انجام می‌دهد. با حاج هاشم آهنگر که چند ماه پیش از بشاگرد برگشته است صحبت می‌کند تا او یک بنا هم در این سفر همراه آن‌ها باشند. حاجی این بار هر دو ماشین لندکروز را با خود به تهران آورده است و حالا باید با ماشین‌ها به بندرعباس و بشاگرد بروند.

صحه ۸

دوشنبه ۲ مرداد ۱۳۹۱

۳ رمضان ۱۴۳۳ - شماره ۲۴۳

حاج محمود والی؛ صبح ساعت سه و نیم زدم بیرون. یه ماشین هم حاج هاشم و اوستا محمد. حاجی هم بگوم می‌رفت تا بندرعباس، فقط یه کم تو شهر «انار» که نزدیک کرمان بود توقف کردیم. رسیدیم بندرعباس و از اون جا هم رقتیم میناب. ظهر که رسیدیم میناب. فرداش صبح زود بیدار شدیم، نماز خوندم و راه افتادیم سمت بشاگرد. هنوز ساعت چهار صبح نشده بود و هوا تاریک تاریک بود. ما تو میناب علی داستانی رو هم سوار کردیم و شدیم سه نفر جلوی لندکروز. از میناب که راه افتادیم از همین اول جاده، از شیخ‌آباد خاکی بود، آن قدر خاک داشت که وقتی به ماشین‌رم می‌شد، ده دقیقه طول می‌کشید تا خاک بخوابه، دو تا ماشین با هم راه افتادیم، ولی حاج هاشم خیلی سریع گازش رو گرفت و رفت تا ما خاک نخوریم. ما هم امید داشتیم که جلوتر آیسمسته، چون تن ماهی و نون و هندونه خوردنی‌ها هم تو ماشین اون بود و ما چیزی نداشتیم. نزدیک سندرک که رسیدیم، دیدیم نه، خبری ازش نیست، رفته. گفتم: حاجی مردیم، حداقل به چیزی بخوریم. حاجی هم سندرک و ایستاد، گفت: این جا به چایی بخوریم. خیلی خوشحال شدم، چایی رو خوردیم و راه افتادیم. ساعت حدود نه صبح شده بود، به در پهن که رسیدیم، گفتم: حاجی رسیدیم؟ گفت: نه بابا کجا رسیدیم؟!

بعد از درپهن، «کشمیری» بود. این تیکه راه، با راه خوب شاید دو، سه دقیقه طول بکشه، اما ما باید آن توی رودخونه و از آوی ساید های بزرگ می‌رفتیم، بیشتر از نیم ساعت این یه تیکه راه طول کشید تا رسیدیم به کشمیری.

وقت نماز ظهر شده بود، یه اتاق کله‌گلی کج و کوله ساخته بودن به عنوان مسجد که ما هم رقتیم توش نماز خوندم. یه پیرزن اومد گفت: حاجی والی، اگه به ما گچ بدی، دیوار مسجدمون رو سفید می‌کنیم. حاجی خوشحال شد و قول داد که بهشون گچ بده، بعد براشون فرستاد و دیوار‌ها رو سفید کردن.

بعد از نماز از حاجی پرسیدم؛ رسیدیم؟ گفت: چی چی و رسیدیم؟ تازه اول راه! گفتم: حالا ناهار چی بخوریم؟ گفت: هیچی نداریم، حاج هاشم همه رو برده.

حتی آب خوردن هم نداشتیم. هم گشتم‌مون شده بود، هم تشنه. چاره‌ای هم نداشتیم. راه افتادیم سمت روستای «داوری»، ماشینمون توی رودخونه داوری نپید. همین یکی رو کم داشتم! شروع کردیم به بیل زدن تا دور چرخ‌ها رو خالی کنیم و ماشین درباید. خیلی بیل زدیم تا ماشین در اومد و راه افتادیم سمت سردشت. غروب بود که رسیدیم سردشت، دیگه هم من غرغرم شروع شده بود که حاجی پس کی می‌رسیم و این‌جا دیگه کجاست ما رو آوردی و این حرف‌ها. یه بقالی کوچیک اون جا بود که به یخچال نفتی هم داشت، حاجی به آب انگور پاکتی از اون جا برامون گرفت. آن قدر این آب انگور به من چسبید که انگار بهم آب حیات دادن! حاجی که دید من خیلی خوشم اومد، رفت یکی دیگه هم برای من گرفت و دوباره من رو گول زد، گفتم: حاجی رسیدیم؟ گفت: نه، اما دیگه نزدیکیم.

رقتیم تا رسیدیم به ملکن، هوا هم تاریک تاریک شده بود، دیگه از یه جایی به بعد فقط کپر بود وحتی دو تا آجر که روی هم گذاشته باشند نبود. تو ملکن، تا ماشین حاجی رو دیدن، ریختن دور حاجی، داد می‌زدن حاجی آمد، حاجی آمد. عین پروانه ریختن دور حاجی. من مونده بودم، که مگه حاج عبدالله چی کار کرده که این‌ها این جور عاشقشند! حاجی هم گفت الان خسته‌ام و این همه راه اومدم، کی می‌رسیم و این‌جا دیگه کجاست ما رو آوردی و این حرف‌ها. یه بقالی کوچیک اون جا بود که به یخچال نفتی هم داشت، حاجی به آب انگور پاکتی از اون جا برامون گرفت. آن قدر این آب انگور به من چسبید که انگار بهم آب حیات دادن! حاجی که دید من خیلی خوشم اومد، رفت یکی دیگه هم برای من گرفت و دوباره من رو گول زد، گفتم: حاجی رسیدیم؟ گفت: نه، حاجی.

۱-مصاحبه با حاج محمود والی، میناب. ۱۳۸۸/۶/۲۸

۲-مصاحبه با حاج محمود والی، میناب. ۱۳۸۸/۲/۲۵

۳-مصاحبه با حاج محمود والی، میناب، ۱۳۸۸/۶/۲۸

شرایط و فرم اشتراک نشریات کیهان در شهرستانها

متقاضیان محترم می‌توانند با توجه به جدول زیر نسبت به انتخاب هر یک از نشریات مورد

علاقه و واریز مبلغ اشتراک به حساب **۰۱۰۶۷۱۳۵۹۵۰۰۹** (سیبا) بانک ملی شعبه سعدی جنوبی کد **۶۹** به نام **موسسه کیهان (آقای حسین شریعتمداری)** و ارسال اصل فیش بانکی همراه با فرم تکمیل شده ذیل به **صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۳۶۳۱** با پست سفارشی نسبت به برقراری اشتراک خود اقدام نمایند.

نوع نشریه	یکساله (ریال)	شش ماه (ریال)	سه ماهه (ریال)
مجله کیهان بچه‌ها	۲۹۰۰۰۰	۱۴۵۰۰۰	۷۲۵۰۰
مجله کیهان ورزشی	۴۹۰۰۰۰	۲۴۵۰۰۰	۱۲۲۵۰۰
مجله زن روز	۴۹۰۰۰۰	۲۴۵۰۰۰	۱۲۲۵۰۰
مجله کیهان فرهنگی	۱۳۵۰۰۰	---	---
مجله کیهان کاریکاتور	۱۶۵۰۰۰	---	---

توجه:

۱- یک نسخه از کپی فیش بانکی و قبض سفارشی را تا پایان مدت اشتراک حتما نزد خود نگهداری نمایند.

۲- در صورت تغییر قیمت نشریات و یا هزینه پستی، معادل مبلغ پرداخت شده، نشریه مورد تقاضا ارسال می‌گردد.

۳- در صورت تمایل به اشتراک چند نشریه، برای هر کدام فیش بانکی جداگانه تهیه فرمائید.

فرم تقاضا

نام:	نام خانوادگی:
تعداد نسخه	مدت
نام و کد شعبه:	شماره فیش بانکی:
آدرس:	شماره فیش بانکی:
.....	کد پستی:
.....	امضاء

واحد آبونمان موسسه کیهان

تلفن واحد آبونمان: ۰۳۳۸-۳۳۹۱-۰۲۱
نماین: ۰۲۱ ۳۳۹۱۰۹۲۲
ایمیل: int-affairs@kayhannews.ir

انجمن تعاونی و فاضلاب شیراز

آگهی تجدید مناقصه عمومی

به شماره ۴۱۴/۴۸۴۲ مورخ ۹۱/۲/۱۹

شرکت آب و فاضلاب شیراز

شرکت آب و فاضلاب شیراز درنظر دارد از طریق برگزاری مناقصه عمومی خرید ۱۰۰۰ متر لوله پلی اتیلن سایز ۱۱۰ م را براساس شرایط فنی اعلام شده در اسناد مناقصه به فروشنندگان و شرکت‌های واجد شرایط واگذار نماید.

۱- محل تحویل: شیراز

۲- مدت تحویل: ۱ ماه

۳- محل اخذ اسناد مناقصه و تسلیم پیشنهادات: شیراز- بل حر خیابان ساحلی شرقی- اداره مرکزی (بیربانه شرکت).

۴- برآورد اولیه: ندارد

۵- بودجه از محل اعتبار عمرانی می‌باشد.

۶- تاریخ نهایی اخذ اسناد مناقصه: ۹۱/۵/۸

۷- تاریخ نهایی قبول پیشنهادات: ۹۱/۵/۱۷

۸- کمیسیون بازگشایی پاکت: ۹۱/۵/۱۸

۹- به پیشنهادهای فاقد امضاء، مرسوم، خودروش و پیشنهاداتی که بعداز انقضاء مدت مقرر در مناقصه واصل شود مطالعه ترتیب اثر داده نخواهد شد.

۱۰- کلیه تضمین شرکت در مناقصه: ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال

۱۱- قیمت اسناد: ۲۰۰۰۰ ریال واریز به حساب شماره ۰۴۰۵۶۹۹۰۲۲۰۴ بانک ملی شعبه مرکزی کد به ۷۲۰۱ به نام شرکت آب و فاضلاب شیراز

۱۲- نوع تضمین شرکت در مناقصه: ضمانت نامه بانکی به نفع کارفرما (چک شخصی یا شرکتی قابل قبول نیست) طبق اسناد مناقصه.

انواع اوراق مشارکت موضوع قانون نحوه انتشار اوراق مشارکت مصوب ۱۳۷۴

۱۳- حق‌الرجوع دو نوبت آگهی در روزنامه عصر مردم و یک نوبت در روزنامه کیهان بعهده برنده مناقصه می‌باشد.

۱۴- سایر اطلاعات و جزئیات مربوطه در اسناد مناقصه درج شده است.

* وب سایت جهت بازبینی آگهی مناقصه **www.abfa-shiraz.com**

* وب سایت جهت ثبت آگهی مناقصه **www.tender.nww.co.ir** می‌باشد.

شرکتها می‌توانند با اعلام آمادگی کتبی نسبت به دریافت اسناد مناقصه اقدام نمایند.

* با توجه به الزام ثبت اطلاعات مناقصات در پایگاه ملی اطلاع‌رسانی مناقصات کلیه شرکت‌کنندگان در مناقصه می‌بایست در پایگاه مذکور به آدرس ذیل ثبت نام و کارگزاری دریافت و همراه با پاکت پیشنهاد خود تحویل نمایند.

http://iets.mporg.ir

شرکت آب و فاضلاب شیراز

ابلاغیه

بدین وسیله به خانواده آقای رسول جاوید فرزند احمد مجهول‌المکان ابلاغ می‌گردد دادخواستی به شماره ۹۱/۱۶۶/۱۰ح توسط خواهان سیدعباس موسوی به طرفیت شما بخواسته اعسار از پرداخت محکوم به، به این مرجع واصل گردیده و جلسه رسیدگی در تاریخ ۹۱/۶/۵ ساعت ۹ صبح در شعبه قاضی شورا واقع در امانیه- خیابان عارف- بین دز و سقراط - مقابل امور مشترکین شرکت گاز- مجتمع شماره ۵ شورای حل اختلاف اهواز تعیین شده لذا در وقت مقرر در شعبه حاضر شوید و قبل از روز رسیدگی جهت دریافت نسخه ثانی دادخواست و ضمانت‌آن به این مرجع مراجعه نمایید.

مدیر دفتر قاضی شوراهای حل اختلاف مجتمع ۵ اهواز شهروز بهزادی

نشریه (زن روز)

اولین نشریه مخصوص بانوان

با مطالب متنوع و خواندنی شنبه‌ها

بصورت سراسری منتشر می‌گردد

«گمشده»

صاحب عکس به نام رضا صفری غریب‌وند سن ۲۰سال از مورخه ۱۳۹۰/۸/۲۹ از منزل خارج شده و تاکنون مراجعه کرده است.

کسانیکه از نامبرده اطلاعی دارند با شماره تلفن‌های ۰۹۱۶۳۳۶۹۱-۰۹۱۶۳۳۱۱۵۷۱-۰۹۱۶۳۳۷۸۴۹۸-۰۹۱۶۳۳۰۰۱۹-۰۲۳۵۳ تماس حاصل نموده و خانواده‌ی وی را از گمراهی برهانند.

خواهان/ تعاونی ثامن‌الامنه گرمسار دادخواستی به طرفیت خوانندگان مدنی فیصلی و تقی فیصلی و سرروش شادلو و حسین فیصلی و محمد فیصلی به خواسته مطالبه طلب تقدیم دادگاههای عمومی شهرستان گرمسار نموده که جهت رسیدگی به شعبه دوم دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان گرمسار واقع در شهرستان گرمسار ارجاع و به کلاسه ۴۰۰۱۵۳-۹۱۰۹۹۸۲۲۵۰ ثبت گردیده که وقت رسیدگی آن ۱۳۹۱/۶/۹ ساعت ۱۲ تعیین شده است. به علت مجهول‌المکان بودن خوانده /حسین فیصلی و درخواست خواهان و به تجویز ماده ۷۳ قانون آیین‌دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و دستور دادگاه مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می‌شود تا خوانده پس از نشر آگهی و اطلاع از مفاد آن به دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمانت را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی حاضر گردد.

مدیر دفتر شعبه دوم دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان گرمسار- حسین صبوری

خواهان/ تعاونی اعتبار ثامن‌الامنه گرمسار دادخواستی به طرفیت خوانده/علیرضا دروآر به خواسته تقدیم دادگاههای عمومی شهرستان گرمسار نموده که جهت رسیدگی به شعبه دوم دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان گرمسار واقع در شهرستان گرمسار ارجاع و به کلاسه ۴۰۰۲۳۷-۹۱۰۹۹۸۲۲۵۰ ثبت گردیده که وقت رسیدگی آن ۱۳۹۱/۶/۹ ساعت ۱۱/۳ تعیین شده است. به علت مجهول‌المکان بودن خوانده و درخواست خواهان و به تجویز ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و دستور دادگاه مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می‌شود تا خوانده پس از نشر آگهی و اطلاع از مفاد آن به دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمانت را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی حاضر گردد.

مدیر دفتر شعبه دوم دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان گرمسار- حسین صبوری

آگهی تصمیمات شرکت سهامی خاص راه و ساختمانی سرداش بشماره ثبت ۱۳۵۳ و شناسه ملی ۰۱۰۲۲۰۰۴۵۲۳۲

باستناد صورت‌جلسات مجمع عمومی عادی بطور فوق‌العاده و هیئت مدیره مورخ ۱۳۷/۳/۹۱ شرکت سهامی خاص راه و ساختمانی سرداش تصمیمات ذیل اتخاذ کردید.

۱-استعغای آقایان حبیب داغستانی‌الاکوزی، بهروز زینالی باستانی، فرشید زینالی باستانی، حمیده داغستانی‌الاکوزی، جمیله نصیری باستانی از عضویت اصلی هیئت مدیره و شرکت موافقت شد.

۲-آقایان رحمان نصیری، یوسف نصیری و رفیقه سلطانی بعنوان اعضای اصلی هیئت مدیره بمدت دو سال انتخاب شدند.

۳-آقای اسماعیل نونزی رزایان به عنوان بازرس اصلی و المیرا شریفی به عنوان بازرس علی‌البطل بمدت یکسال مالی انتخاب شدند.

۴-روزنامه کیهان جهت نشر آگهی‌های شرکت تعیین شد.

۵-رحمان نصیری بسمت عضو و رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل، رفیقه سلطانی نصیری، یوسف نصیری و نایب رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل، بسمت عضو هیئت مدیره شرکت بمدت دو سال انتخاب شدند.

۶-امضای کلیه اسناد مالی، چکها، قراردادهای اسناد تعهدآور و تنهایی با رحمان نصیری رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل همراه با مهر شرکت خواهد بود.

۷-شعبه شرکت در تهران- چهارباغ شرقی- ۱۶ متری اول شمالی- کوچه ۲۲ پهن پلاک ۲۱ طبقه ۴ واحد تاسیس و افتتاح شد.

۸-امضای ذیل ثبت دفتر مربوطه در تاریخ ۹۱/۴/۲۸ تکمیل شد.

مسئول ثبت شرکت‌های ارومیه
مریم چراغی

مناقصه عمومی

یک مرحله‌ای

انجمن تعاونی و فاضلاب شیراز

انجمن تعاونی و فاضلاب شیراز

انجمن تعاونی و فاضلاب شیراز درنظر دارد از طریق برگزاری مناقصه عمومی خرید ۱۰۰۰ متر لوله پلی اتیلن سایز ۱۱۰ م را براساس شرایط فنی اعلام شده در اسناد مناقصه به فروشنندگان و شرکت‌های واجد شرایط واگذار نماید.

۱- محل تحویل: شیراز

۲- مدت تحویل: ۱ ماه

۳- مهلت دریافت اسناد مناقصه: حداکثر تا روز شنبه مورخ ۱۳۹۱/۵/۱۴ به آدرس لیل مراجعه و نسبت به دریافت اسناد اقدام نمایند.

۴- محل دریافت اسناد مناقصه: از طریق مناقصه به اداره کل بنادر و دریانوردی آستان‌سازان بنادرزن به نشانی: نوشهر، انتهای خیابان فردوسی شمالی (امور حقوقی و قراردادهای) یا سایت **http://IETS.MPORG.IR** (در صورت لزوم برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۳۱۲۲۰-۰۱۹۱ تماس حاصل نمایند)

۵- تضمین شرکت در مناقصه: ضمانت نامه بانکی به نفع کارفرما (چک شخصی یا شرکتی قابل قبول نیست) طبق اسناد مناقصه.

۶- محل و زمان بازگشایی پاکت: پاکت اصله در ساعت ۱۴ صبح روز شنبه ساعت ۱۳ مورخ ۱۳۹۱/۵/۲۴ در اداره کل بنادر و دریانوردی آستان‌سازان بنادرزن- بندر نوشهر متوج خواهد شد.

۷-مشروح کامل و شرایط مناقصه گران در دفترچه مربوطه درج شده است

۸- به پیشنهاداتی که بعد از موعد فوق واصل شود ترتیب اثر داده نخواهد شد همچنین هزینه چاپ آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد. ضمناً بندر در رد یا قبول یک یا کلیه پیشنهادات مختار است.

آگهی تصمیمات شرکت سهامی خاص بر الیک بشماره ثبت ۱۶۱۲ و شناسه ملی ۰۱۰۲۲۰۰۴۴۷۷۱

باستناد صورت‌جلسات مجمع عمومی عادی سالیانه و هیئت مدیره مورخ ۹۱/۴/۱۰ شرکت سهامی خاص برالیک تصمیمات ذیل اتخاذ کردید.

۱-حسین متقی، حسین محله، علی الهامی، ندا بهاروند و آیسان رحمانی طلائیته بعنوان اعضای اصلی هیئت مدیره بمدت دو سال انتخاب شدند.

۲-کیوان ملکی بسمت بازرس اصلی و رسول گلشن بسمت بازرس علی‌البطل بمدت یکسال مالی انتخاب شدند.

۳-روزنامه کیهان جهت نشر آگهی‌های شرکت تعیین شد.

۴-حسین متقی بسمت عضو و رئیس هیئت مدیره، ندا بهاروند بسمت عضو و نایب رئیس هیئت مدیره، حسین محله و آیسان رحمانی طلائیته بسمت عضو هیئت مدیره و علی الهامی بسمت عضو هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت بمدت دو سال انتخاب شدند.

۵-امضای کلیه اسناد مالی، چکها و قراردادهای و اوراق تعهدآور و مکاتبات عادی شرکت با آقای علی الهامی مدیرعامل همراه با مهر شرکت خواهد بود.

۶-امضای ذیل ثبت دفتر مربوطه در تاریخ ۹۱/۴/۲۵ تکمیل شد.

مسئول ثبت شرکت‌های ارومیه
مریم چراغی